

گونه‌شناسی آیات قتال و صلح با کافران و رفع تعارض آنها

سید محمد موسوی مقدم*
حسین محمدی**

چکیده

انگاره تعارض در آیات قتال و صلح با کافران، یکی از شبهاتی است که بر آیات قرآن وارد شده است. بر اساس این انگاره، آیاتی که مسلمانان را به قتال با کافران فراخوانده است، با آیاتی که در آنها یا به طور کلی به صلح فراخوانده، یا به صلح با کفار دعوت کرده است، تعارض دارد. دسته‌بندی این آیات بیانگر آن است که این آیات تعارضی با یکدیگر ندارند و ظهور انگاره تعارض ناشی از نادیده گرفتن عوامل متعددی از جمله شرایط نزول آیه، جزء‌نگری و نه نگرش نظام‌مند به قرآن، یا مجموعه‌ای از آیات مرتبط، عدم توجه به سیاق آیات، عدم توجه به اهداف تشریح احکام از جمله قتال، آشنانیدن با روح تعالیم اسلامی و برداشت نادرست از واژه سلم است. لحاظ کردن این گزاره‌ها در فهم آیات، جایی برای تعارض باقی نمی‌گذارد و بیان می‌دارد که تحقق قتال با کافران بر مبنای تحقق شرایط آن، هم در ناحیه کفار - همچون ثبوت حربی بودن آنها - و هم در ناحیه مسلمانان - همچون ثبوت آمادگی از منظر ایمان و نیز تحکیم پایگاه اسلامی برای قتال - است.

واژگان کلیدی: قتال، صلح، سلم، حرب، تعارض آیات.

* استادیار پردیس فارابی دانشگاه تهران / نویسنده مسئول (sm.mmoqaddam@ut.ac.ir).
** دکتری علوم قرآن و حدیث پردیس فارابی دانشگاه تهران و مدرس دانشگاه بین‌المللی امام خمینی * فزویین (tohid1512@chmail.ir).

مقدمه

یکی از مهم‌ترین شبهات مطرح درباره قرآن، ادعای تناقض و تعارض در محتوای برخی آیات است که سبب تردید در اتقان محتوایی قرآن می‌گردد. این تردید بر آیات قتال و صلح با کافران نیز وارد شده، در سال‌های اخیر به دلیل گسترش روابط نظام اسلامی با بلاد دیگر، پُررنگ‌تر شده است؛ زیرا مسئله قتال و صلح، از مسائل بنیادین در روابط فقه و حقوق بین‌الملل است و عده‌ای درصددند با طرح این تعارض، اسلام را فقط دین صلح یا برآمده از صِرف قتال معرفی کنند و آن را در تعامل با بلادهای دیگر، تأثیر دهند.

طبق این تعارض، ادعا شده است که نظر قرآن درباره رفتار با کفار و مشرکان، معلوم و مشخص نیست. ازیک‌سو مؤمنان را به‌طور کلی به صلح دعوت می‌کند: «یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشیطان إنه لکم عدو مبین» (بقره: ۲۰۸)، یا آنان را به صلح با کفار، درصورت تمایل آنان به صلح فرامی‌خواند: «وإن جنحوا للسلم فاجنح لها وتوکل علی الله إنه هو السميع العلیم» (انفال: ۶۱) و...؛ ازسوی دیگر آنان را از صلح با کفار برحذر داشته است: «فلا تهنوا وتدعوا إلى السلم وأنتم الأغلون والله معکم ولن یترکم أعمالکم» (محمد: ۳۵)، یا آشکارا اذن قتال داده است: «أذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله علی نصرهم لقدیر» (حج: ۳۹)، یا در آیات متعددی به حرب و قتال مسلمانان با آنان فرمان داده شده است: «فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم کل مرصد» (توبه: ۵) و... .

درمجموع بازگشت این ادعا به این مسئله است که آیات صلح و قتال با کافران در تعارض با یکدیگر قرار دارند. دامن‌زدن به این تعارض و عدم رفع آن، دو حوزه اساسی را متأثر خواهد کرد؛ ازیک‌سو بنیان استوار اعجاز قرآن را متزلزل می‌سازد که برآمده از عنصر وحیانی بودن آن است و ازسوی دیگر اندیشه سیاسی و حقوقی اسلام به‌ویژه در روابط بین‌الملل را دچار خدشه می‌سازد. اکنون پرسش اساسی اینکه آیا واقعاً درمیان این آیات، تعارض وجود دارد؟ آیا این تعارض، بدوی بوده و قابل رفع است؟ ریشه‌های انگاره تعارض در این آیات چیست؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها باید هریک

از آیات ناظر به قتال و صلح، گونه‌شناسی شود و در نهایت با نگاهی جامع به هر دو، به رفع تعارض پرداخت.

۱. گونه‌شناسی آیات جهاد

یکی از مباحث محوری قرآن، ترسیم چگونگی تعامل مسلمانان با غیرمسلمانان - اعم از اهل کتاب و مشرکان - است که از جمله مصادیق آشکار و مهم آن، جهاد و قتال با آنان می‌باشد. شکل‌گیری و تداوم قتال با غیرمسلمانان بر اساس چگونگی رویارویی و موضع‌گیری آنان نسبت به مسلمانان تعیین می‌گردد. درحقیقت عنصر مرکزی آیات قرآن درباره قتال با غیرمسلمانان، نوع موضع‌گیری آنان است و از این رو باید به تبیین ابعاد قتال و جهاد پرداخت.

در یک تقسیم‌بندی کلی، غیرمسلمانان را به دو گروه «حربی» و «غیرحربی» می‌توان تقسیم کرد. کافران حربی به غیرمسلمانانی گویند که یا سر جنگ با مسلمانان دارند، یا با گروهی هم‌پیمان‌اند که با مسلمانان در جنگ بوده، آن گروه را علیه مسلمانان یاری می‌رسانند. حربی، هم شامل کافرانی می‌شود که بالفعل در حال جنگ با مسلمانان‌اند و هم کافرانی را دربرمی‌گیرد که اعلان جنگ کرده، جنگ‌شان منتظرالوقوع است (کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۰۹)؛ براین اساس کافران غیرحربی به آن دسته از غیرمسلمانانی اطلاق می‌شود که به‌هیچ‌عنوان از انواع حرب با مسلمانان، اعم از مستقیم (ورود در قتال یا مهیا بودن برای آن) و غیرمستقیم (هم‌پیمانی با کافران حربی و یاری آنان) دست نیازیده‌اند. این گروه از کافران بر مبنای عملکرد خود در تعامل با مسلمانان و انعقاد یا عدم انعقاد عهد و پیمان، به دو دسته «معاهد» و «غیرمعاهد» تقسیم می‌شوند (حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۴۸۲۰). عمده آیات قتال با کافران، به کافران حربی اختصاص دارد و کافران غیرحربی معاهد از زمره قتال خارج شده است که در لابه‌لای آیات مربوط به سوره توبه بحث خواهد شد؛ از این رو گونه‌شناسی آیات جهاد و قتال بر مبنای کافران حربی صورت خواهد گرفت؛ زیرا رهیافت به رفع تعارض آیات قتال با آیات صلح منوط به تبیین آیات قرآن درباره

چگونگی تعامل با این گروه از کفار با محوریت قتال و جهاد است.

۱-۱. قتال ابتدایی با کفار حربی

در آیه ۱۹۰ سوره مبارکه بقره، به قتال با کفار این گونه دستور داده شده است:

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَكَاتِبُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ لَيَجِبُ الْمُؤْتَدِينَ: و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، بجهاد کنید، ولی از اندازه درنگ‌نکردید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

مفسران در تفسیر «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» مختلف سخن گفته‌اند؛ برخی براین‌باورند که آیه بر مقاتله با کفاری دلالت دارد که به قتال با مسلمانان اقدام کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۱۰/فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۸۷) یا در تلاش بر آمادگی برای قتال با اسلام و اهل آنند (ابن کثیر دمشقی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۸۷)؛ براین اساس آیه ناظر به تمامی کافران است و قتال با آنان، دفاعی و نه ابتدایی خواهد بود. این دسته از مفسران، شرطی را در آیه لحاظ داشته‌اند و قتال با کفار را مشروط به اقدام عملی آنان برای قتال کرده‌اند. لحاظ شرطیت در آیه با ظاهر آیه ناسازگار است؛ زیرا آیه با عبارت «إِنْ - اگر» به کار نرفته است.

برخی دیگر ضمن عدم پذیرش شرطیت در آیه، براین‌باورند که جمله «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» بیان وصف و حال مشرکان مکه است؛ یعنی با کسانی از مشرکان مکه که وصف و حال آنان قتال با مسلمانان است، به قتال برخیزید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۰). بر پایه این تفسیر، آیه مقید به مشرکان مکه شده است؛ آنانی که هرچند اقدام عملی برای قتال نکرده‌اند، حالشان حال قتال با مسلمانان است. با هرگونه تفسیر این گونه، قتال با مشرکان در این آیه مقید به گروه حربی از کافران است. نهادینه‌بودن این وصف در کفار مکه، در آیه «وَلَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (بقره: ۲۱۷) به خوبی نمایان است؛ زیرا کفار هیچ‌گاه از قتال با مسلمانان کوتاه نخواهند آمد، مگر اینکه مسلمانان اسلام را رها کنند و به دامن شرک برگردند.

سیاق آیات، شأن نزول و تعبیر «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» مؤید دیدگاه دوم است؛

با این توضیح که سیاق این آیات مبنی بر اخراج مسلمانان از مکه، حرمت قتال در مسجد الحرام و... آیه را ناظر به کفار مکه کرده است. شأن نزول نیز این امر را تأیید می‌کند. در شأن نزول آیه گفته شده است مسلمانان در جریان صلح حدیبیه با قریش، پیمان بسته بودند که اهل مکه سه روز مانع ورود مسلمانان به مکه برای طواف خانه خدا نشوند و مسلمانان بتوانند آزادانه مناسک خویش را انجام دهند. پس از این صلح، مسلمانان از عهدشکنی قریش می‌ترسیدند. آیه نازل شد و مجوز قتال با مقاتلین را صادر کرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۱۰). البته سیاق آیات و شأن نزول سبب نمی‌شود مفاد عمومی آیات منحصر در سبب نزول گردد؛ زیرا سبب خاص که پیامد آن نزول آیه یا آیاتی است و آن آیه یا آیات با تعبیری عام نازل گردیده است، نمی‌تواند حکم عام را به اوضاع و شرایط سبب نزول محدود سازد، بلکه علاوه بر آنکه حکم مندرج در آیه، مورد مربوط به سبب نزول را دربرمی‌گیرد، همه مواردی را که مشابه با شرایط سبب نزول است، زیر پوشش خود قرار می‌دهد؛ به عبارت دیگر ملاک عموم لفظ است و نه خصوص سبب (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۲۳/ حجتی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۳). از سوی دیگر حکم «قاتلوا» معلق به وصف «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ» شده است و بر مبنای این قاعده اصولی که بیان می‌دارد «تعلیق حکم بر وصف، مشعر به علیت است»، نمی‌توان حکم قتال با کفار را مقید به قتال با کفار مکه کرد.

بر این اساس آیه مقید به گروه حربی از کافران است که موضع‌گیری آنها مبنی بر قتال با مسلمانان در یک طیف قابل ترسیم است که ابتدای آن داشتن وصف قتال، وسط آن تلاش برای قتال و انتهای آن اقدام عملی و ورود در قتال با مسلمانان است. هر سه گروه جزء کافران حربی محسوب می‌شوند و تحقق هر یک از اوصاف پیش‌گفته، زمینه تحقق حکم «قاتلوا» را فراهم می‌آورد؛ از این رو حکم آیه، تمامی کافران را دربر نمی‌گیرد. آیه بعدی نیز مؤید همین برداشت می‌باشد؛ زیرا در آن، اخراج و مقاتله مشرکان در مسجد الحرام مشروط به قیدهای «فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ»، «مَنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ» و «حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ» شده است و این موارد به‌عنوان جزای رفتار کافران معین گردیده است: «كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ»؛ پس آیه مقید به گروه حربی از کافران است و در مقام بیان حکم کلی درباره

همه کافران نیست.

در مقام جمع بندی باید گفت شواهد یاد شده مبنی بر عدم انحصار حکم «قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در مشرکان مکه؛ همچون ملاک بودن عمومیت لفظ و نه خصوص سبب و نیز مشعربودن علیت یعنی قتال بر مبنای تعلیق حکم قتال به وصف «الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ»، آیه را ناظر به کافران حربی و نه تمامی کفار می داند.

۲-۱. قتال با کفار حربی تا ریشه کن شدن تجاوزگری

در ادامه آیات مورد بحث از سوره بقره و در آیه ۱۹۳، به مسلمانان دستور قتال تا رفع فتنه داده شده است:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انتهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ: با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین، مخصوص خدا شود؛ پس اگر دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.

طبق این آیه، پایان قتال و کارزار ریشه کن شدن فتنه و از آن خدا شدن تمام دین است. مفسران درباره این آیه دچار اختلاف شده‌اند. بازگشت این اختلاف به معنای فتنه است. برخی بر این باورند که فتنه به معنای کفر و شرک است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۱۳/ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۷۲/ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۳۶). مطابق این معنا، پایان قتال زمانی است که کفر و شرک ریشه کن شده باشد؛ به عبارت دیگر علت تشریح وجوب قتال، مطلق کفر است؛ از این رو برخی فقها و مفسران، حکم قتال را ناظر به تمامی مشرکان و کافران - بدون مشروط ساختن به شروع آن توسط کفار و مشرکان - دانسته‌اند. شیخ طوسی ضمن تقسیم کافران به دو بخش «اهل کتاب» (یهود، نصارا و مجوس) و «غیر اهل کتاب»، حکم وجوب به کارزار با کفار غیر اهل کتاب داده است (طوسی، [بی تا]، ص ۲۹۶). برخی دیگر نیز دلیل بر این امر را تعبیر «يَكُونُ الدِّينُ لِلَّهِ» و نیز روایت نبوی «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله» دانسته‌اند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۳۵۳).

در مقام بررسی باید گفت آیه مورد بحث در سیاق واحد با آیات قبل و بعد قرار

دارد که بر اساس آن، آیه مقید به قتال با کفار حربی - نه همه کفار - شده است. دلیل بر این سیاق واحد، عبارت است از اینکه در این آیات به مواردی همچون بیرون کردن مسلمانان از مکه، نهی از قتال در کنار مسجدالحرام و... اشاره شده است که ناظر به مشرکان مکه می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۰)؛ بنابراین آیه مقید به قتال با کفار حربی است و شامل حال همه کفار نیست. فتنه در معنای کفر و شرک را نه به معنای مطلق کفر و شرک، بلکه کفر و شرک کسانی باید دانست که اهل تجاوز و آزار و اذیت کردن مسلمانان بوده‌اند؛ به عبارت دیگر در معنای فتنه، دو عنصر معنایی کفر و تجاوزگری را باید لحاظ کرد و اختصاص آن به معنای کفر، خارج شدن از سیاق آیه است. ضمن اینکه به کار رفتن واژه «الظَّالِمِينَ» به جای «کافِرین» در جمله پایانی آیه، مؤید دیگری است بر اینکه مطلق کفر علت قتال نیست، بلکه ظلم و تجاوزگری کفار علت قتال با آنان می‌باشد.

افزون بر این اگر علت قتال، مطلق کفر دانسته شود، جزیه گرفتن از کافران اهل کتاب که در آیه «فَاتْلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» (توبه: ۲۹) بدان اشاره شده است، معنا نمی‌یابد؛ حال آنکه برخی از اهل کتاب به سبب کفرشان، با پرداخت جزیه می‌توانند در بلاد اسلامی زندگی کنند؛ بنابراین علت قتال را نمی‌توان مطلق کفر دانست و حکم به قتال با هر مشرک و کافری داد، بلکه تنها سبب قتال، تجاوز و تعدی کافران به مسلمانان است و با توجه به سیاق آیات و مقید بودن آیه، کفر و شرک مشرکان مکه نیز از این دست بوده است.

بنابراین هر شرک و کفری فتنه نیست، بلکه منظور از فتنه، فتنه کافران در دین و گمراه کردن مؤمنان از دین و سنگ اندازی آنان در راه پذیرش دین اسلام است. درحقیقت فتنه به معنای هر چیز گران و ثقیلی است که انسان‌ها به آن آزمایش می‌شوند و بیشتر در مورد وقایع جنگ، ستیز، ناامنی و شکستن پیمان‌های صلح استعمال می‌شود. کفار قریش، گروندگان به رسول خدا ﷺ را پیش از هجرت و تا مدتی پس از آن در مکه مورد شکنجه قرار می‌دادند و به ترک اسلام و برگشت به کفر مجبور می‌کردند؛ این امر

فتنه نامیده می‌شد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۷۵). قتال با چنین کفاری باید تا زمانی رخ دهد که به سبب قتال، مواضع آنان تضعیف شود و در نتیجه آن، از فتنه‌انگیزی درمورد مسلمانان دست بردارند. در این زمان است که دین از آن خدا بوده، کسی را یارای دعوت به غیر دین خدا نخواهد بود؛ براین اساس قتال در این آیه فقط شامل حال کافرانی است که به اصطلاح، حربی محسوب می‌شوند و آیه در مقام بیان قتال با هر کافری به سبب کفرش نیست.

نکته قابل تأمل دیگر در ذیل آیه، استناد برخی مفسران و فقها به روایت نبوی «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله» در صدور حکم مطلق جهاد بر مبنای مطلق شرک و کفر است؛ به گونه‌ای که با در نظر داشتن روایت مذکور، مقیدات آیات قتال و صلح را کنار گذارده‌اند و حکم خود را مبتنی بر اطلاق آیات قتال و جهاد قرار داده‌اند. کهن‌ترین منبع شیعی که به نقل این حدیث پرداخته است، تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ضمن خطبه منی است (قمی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۷۲). بررسی سندی و دلالتی این حدیث بیانگر نوعی تردید در صدور آن از سوی رسول اکرم ﷺ آن است؛ زیرا تفسیر مذکور برای آن سندی ذکر نکرده است. افزون‌براین بیان چنین جمله‌ای از سوی رسول خدا ﷺ در آخرین روزهای حیات بزرگوار چه معنایی دارد. اینها پرسش‌هایی است که صحت صدور چنین حدیثی را مورد تردید قرار می‌دهد؛ از این رو برخی پژوهشگران، خاستگاه جعل چنین حدیثی را توجیه لشکرکشی‌های خلفا در صدر اسلام دانسته‌اند (مهدوی‌راد، [بی‌تا]، ص ۱۹).

۳-۱. برداشته شدن امان از کفار حربی

در آیات نخستین سوره براءت، به گروه‌های مختلف مشرکان پرداخته شده، نوع موضع‌گیری مسلمانان در قبال قتال یا عدم قتال با آنان تبیین شده است. در آیه ۵ این سوره، به قتال با مشرکان پس از اتمام ماه‌های حرام حکم داده شده است. عمومیت الفاظ در این آیه سبب شده است برخی مفسران، به قتال با همه کفار در همه زمان‌ها و مکان‌ها حکم دهند:

فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْضُرُوهُمْ وَ
 أَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
 رَّحِيمٌ: پس چون ماه‌های حرام سپری شد، مشرکان را هر جا یافتید، بکشید و آنان را
 دستگیر کنید و به محاصره درآورید و در هر کمین‌گاهی به کمین آنان بنشینید. پس اگر
 توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه برایشان گشاده گردانید؛ زیرا خدا
 آمرزنده مهربان است (توبه: ۵).

این آیه دستور صریح بر قتال با مشرکان می‌دهد. جمله «اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»
 نشان‌دهنده برائت و بی‌زاری از مشرکان است؛ براین اساس احترام جان، از کفار برداشته
 شده و خون‌هایشان هدر دانسته شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۵۱). برخی
 مفسران به عمومیت زمانی «حیث» قائل‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۲۴۷). بعضی نیز
 عمومیت آن را عمومیت مکانی در نظر گرفته‌اند (شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۵۸) و
 عده‌ای دیگر عمومیت آن را مکانی و زمانی می‌دانند و به‌همین دلیل به قتال با مشرکان
 در هر زمانی حتی ماه‌های حرام و در هر مکانی حتی مسجد الحرام رأی داده‌اند
 (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۲ / فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۵۲۸). عده‌ای از
 مفسران به قتال با همه کافران و مشرکان در روی زمین رأی داده‌اند (ابن‌کنثیر دمشقی،
 ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۹۷) و برخی آیه را ناسخ همه آیات صلح دانسته‌اند و به اعراض از آن
 آیات حکم داده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۲). طبق این نظر، سبب قتال با کفار و
 مشرکان، مطلق کفر و شرک است.

در مقام نقد و بررسی باید گفت رأی به اطلاق این آیه بدون در نظر گرفتن سیاق آیات
 ابتدایی، رأی نافذی نخواهد بود؛ زیرا سیاق آیات سبب تقييد اطلاق الفاظ این آیه می‌شود.
 در ذیل به شواهد تقييد اطلاق آیه بر مبنای سیاق و ظهور الفاظ آیات اشاره می‌شود.

۱-۳-۱. برداشته‌شدن امان از کفار پیمان‌شکن

در آیات اول و دوم سوره توبه، قضای الهی بر این قرار گرفته است که امان، از
 مشرکانی که پیمان معاهده با مسلمانان داشتند، برداشته شود؛ از این رو خداوند مهلت
 چهارماهه‌ای به آنها می‌دهد که در امنیت زندگی کنند. چنین قضایی بر مشرکان بی‌دلیل

نیست؛ زیرا خداوند علت آن را در آیه ۸ همین سوره، عدم رعایت حرمت عهد و خویشاوندی بیان می‌دارد:

كَيْفَ وَ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَاذِمَّةً يَرْضَوْنَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ: چگونه [برای آنان عهدی است] با اینکه اگر بر شما دست یابند، درباره شما نه خویشاوندی را مراعات می‌کنند و نه تعهدی را، شما را با زبانشان راضی می‌کنند و حال آنکه دل‌هایشان امتناع می‌ورزد و بیشترشان منحرف‌اند (توبه: ۸).

براین اساس مسلمانان در شرایطی مأمور به شکستن عهد می‌شوند که مشرکان به آن اقدام کرده‌اند. با وجود این، مشرکانی که پای بند عهد خویش مانده‌اند، از این قاعده استثنا شده، مسلمانان مأمور به رعایت حرمت عهد با آنان تا سرآمدش شده‌اند:

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ: مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از [تعهدات خود نسبت به] شما فروگذار نکرده و کسی را بر ضد شما پشتیبانی نکرده‌اند؛ پس پیمان اینان را تا [پایان] مدتشان تمام کنید؛ چراکه خدا پرهیزگاران را دوست دارد (توبه: ۴).

حکم به قتال با مشرکان و برداشته شدن امان از آنان فقط مختص آن دسته از مشرکانی است که نقض عهد می‌کنند و حرمت خویشاوندی را در صورت دستیابی به مسلمانان و اعمال قدرت بر آنان مراعات نمی‌کنند.

۲-۳-۱. برداشته شدن امان از کفار آغازکننده جنگ

آیه ۱۳ سوره توبه شاهد دیگری بر این است که حکم قتال با کفار، نه به دلیل مطلق کفر، بلکه به دلیل آغازگری آنان در مسئله دشمنی با مسلمانان و سخت‌گرفتن بر رسول خدا ﷺ در اخراج از مکه بوده است:

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمُوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدُّوكُمْ أَوْلَٰ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده [خدا] را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار [جنگ را] با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آنان می‌ترسید؟ با اینکه اگر مؤمنید، خدا سزاوارتر است که از او بترسید (توبه: ۱۳).

مطلق کفر و شرک، دلیل بر قتال با کافران نیست که در آیه ۵ از همین سوره بدان دستور داده شده است، بلکه عینیت‌یافتن عقاید کفرآمیز آنها در قالب‌های گوناگون عداوت با مسلمانان و تلاش برای از میان بردن عقاید توحیدی آنان است که در آیه مذکور، به قتال با کافران حکم داده شده است؛ از این رو اطلاق در آیه ۵ با موارد مزبور مقید شده است و نمی‌توان به اطلاق این آیه عمل کرد و حکم به قتال بر مبنای صرف عقاید کفرآمیز داد.

۳-۱-۳. امان دادن به کفار مشتاق به شنیدن آیات الهی

از جمله شواهد دیگری که اطلاق آیه ۵ را مقید می‌سازد، آیه ۶ از سوره است:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ: و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهِش ده تا کلام خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان؛ چراکه آنان قومی نادان‌اند (توبه: ۶).

طبق این آیه، مشرکانی که می‌خواهند کلام الهی را بشنوند، لازم است این اجازه را بیابند. پس از شنیدن کلام الهی، دو گونه مسیر در پیش دارند؛ یا اسلام را می‌پذیرند و از ورطه شرک خارج می‌شوند که در این صورت امان می‌یابند و از شمول آیه قتال خارج می‌شوند، یا نمی‌پذیرند و بر شرک خویش باقی می‌مانند. در چنین شرایطی باید به محل امنی رسانده شوند و به قتل نرسند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۳)، در حالی که اگر آیه قتال اطلاق داشت و قتال به سبب کفرشان بود، از سوی مسلمانان باید به قتل می‌رسیدند. در مقام جمع‌بندی باید گفت بر مبنای شواهد پیش‌گفته و سیاق آیات ابتدایی سوره براءت، الفاظ آیه ۵ سوره توبه از اطلاق خود خارج شده، مقیدات آن به‌انحای گوناگون در آیات دیگر قرآن آمده است که لزوم توجه به آن آیات را ضروری می‌سازد؛ بنابراین در مقام صدور حکم قتال با کافران، نمی‌توان از مقیدات آیه چشم پوشید و اطلاق آیه را مبنای صدور حکم قرار داد. قتال با کفار، مقید به کافران حربی شده است، نه همه کافران به صرف برخورداری از عقاید کفرآمیز.

۴-۱. اولویت قتال با کافران حربی مجاور

در آیات پیشین مشخص شد که قتال با کفار، مختص کفار حربی است، نه همه کافران. آیه ۱۲۳ سوره مبارکه توبه، به راهبرد قتال با کفار حربی اشاره می‌کند که بر اساس آن، قتال با کفار حربی مجاور نسبت به کفار حربی دور، به لحاظ جغرافیایی اولویت می‌یابد: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ**: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با کافرانی که مجاور شما هستند، کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت ببینند و بدانند که خدا با تقوایبندگان است (توبه: ۱۲۳).

راهبرد مذکور، زمینه را برای برقرارکردن سلطنت اسلام بر دنیا فراهم می‌آورد؛ زیرا هر طایفه‌ای از مؤمنان که در اقصی نقاط عالم هستی پراکنده‌اند، به قتال با کفار مجاور خود موظف می‌شوند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۴۰۴). البته روشن است که تحقق این امر منوط به قدرت مؤمنان و برخورداری آنان از شوکت و عظمت است تا بتوانند به محض هجوم دشمن بر حدود اسلامی، از خود دفاع کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۲۷)؛ براین اساس قتال با کفار نزدیک که احتمال خطر از سوی آنها بیشتر است، واجب‌تر می‌باشد (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۸، ص ۲۹۷ / کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۲۹). نتیجه چنین امری، استحکام مرزهای اسلامی در برابر هجوم کفار (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۱۱۹) و گسترش آن است؛ از این رو آیه شریفه اساساً در مقام بیان راهبرد و تاکتیک مبارزه با کفار حربی است. البته ظاهر آیه، اختصاصی به کفار حربی ندارد و مطلق کفار را شامل می‌شود، ولی همان‌گونه که بیان شد، در آیات دیگر قرآن، قتال با کفار، مقید به حربی بودن آنها شده است؛ یعنی آنجاکه حکم قتال به عللی مفروض باشد، یکی از راهبردهای قتال این است که دشمن نزدیک، مقدم بر دشمن دور است؛ زیرا خطر دشمن نزدیک، به مراتب از دشمن دور بیشتر است و اگر مسلمانان، نخست با دشمن دور قتال کنند، از خطر دشمن نزدیک ایمن نیستند.

۵-۱. اذن قتال با کافران ظالم

مأذون‌شدن مسلمانان به قتال با کفار، به دلیل ظلم آنان بوده است:

إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كُفُورٍ* أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا وإن الله على نصرهم لقدير* الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ديارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَادْفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهْدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ: قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند؛ زیرا خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد. به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است؛ چراکه مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند. [آنها گناهی نداشتند] جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد؛ چراکه خدا سخت نیرومند شکست‌ناپذیر است (حج: ۳۸-۳۹).

عمده مفسران، این آیه را نخستین آیه نازل شده درباره قتال با مشرکان به‌شمار آورده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۱۳۸). الفاظ آیه همچون «أذن» و تشویق به اذن و تقویت قلوب آنان، با وعده نصرت الهی و... بیانگر این است که این آیه نخستین آیه نازل شده در مورد قتال با مشرکان است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۳۸۳). خداوند نخست برای اذن قتال زمینه‌چینی می‌کند. او خود را حامی و مدافع مؤمنان معرفی کرده است: «إِنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا» و از مشرکان اعلان بی‌زاری نموده است؛ مشرکانی که به دلیل عدم پذیرش حق، خیانتکار محسوب می‌شوند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كُفُورٍ». سپس در ادامه اذن در قتال می‌دهد. قتال با کسانی که مسلمانان را کشته و به آنان ظلم می‌کردند: «يَقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا». تعبیر مذکور بیانگر این مطلب است که اذن در قتال از ناحیه خود مشرکان می‌باشد؛ زیرا آنها ظلم و ستم خویش به مسلمانان را تا حدی رسانده‌اند که چنین اذنی برای مسلمانان صادر شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۳۸۴)؛ به عبارت دیگر سبب این اذن، تجاوز مشرکان بر مسلمانان و خارج کردن آنها از روی ظلم و عداوت از دیارشان بوده است (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۳۳۳)؛ بر همین اساس است که این آیه نیز مشروط به تجاوزکاری و ظلم مشرکان شده، صرف کفر و شرک دلیل بر

قتال با آنها تلقی نشده است.

۶-۱. چگونگی قتال با کافران حربی در میدان کارزار

یکی از آیاتی که در آن به قتال با کافران دستور داده شده است، آیه ۴ سوره محمد می‌باشد. این آیه چگونگی عملکرد مسلمانان در میدان کارزار را تبیین می‌کند:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ: پس چون با کسانی که کفر ورزیده‌اند، برخورد کنید، گردن‌ها [یشان] را بزنید. تا چون آنان را [در کشتار] از پای درآوردید، پس [اسیران را] استوار در بند کشید، سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید] یا فدیة [و عوض از ایشان بگیرید]، تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است [دستور خدا] و اگر خدا می‌خواست، از ایشان انتقام می‌کشید، ولی [فرمان پیکار داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی [دیگر] بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز کارهایشان را ضایع نمی‌کند (محمد: ۴).

این آیه درصدد بیان قتال با کفار در میدان حرب و کارزار است (فاضل مقداد، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۶۷ / کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۳۴ / مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۷، ص ۶۱ / زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۳۱۶ / شاذلی، ۱۴۱۲، ج ۶، ص ۳۲۸۲ / طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۲۵)؛ بنابراین آیه در مقام بیان قتال با کافر حربی در میدان جنگ است و به این مفهوم نیست که هر جا هر کافری را یافتید، به قتل برسانید.

در آیه دیگری از همین سوره، به راهبرد دیگری از قتال با کافران در میدان کارزار اشاره می‌کند؛ اینکه مسلمانان بر کافران به دلیل معیت خداوند، برتری دارند؛ به همین دلیل آنان را از سستی ورزیدن در میدان کارزار با کافران و دعوت به صلح و دوستی از سر زبونی و ضعف، نهی می‌کند:

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالِكُمْ: پس سستی نورزید و [کافران را] به آشتی مخوانید [که] شما برترید و خدا با شماست و از [ارزش] کارهایتان هرگز نخواهد کاست (محمد: ۳۵).

آیه شریفه به‌عنوان تفریح بر آیات پیش که درباره احوال کافران بود، درصدد است مسلمانان را از ضعف و سستی در برابر کفار برحذر دارد. سیاق آیه بیان می‌دارد که این دعوت به صلح از سوی مسلمانان، دعوتی نابجا بوده و نهی شده است. این دعوت، دعوتی از سرِ ضعف ایمان و زبونی است (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۱۲۵)؛ حال آنکه مؤمنان به‌سبب معیت نصرت‌گونه خداوند، نسبت به کفار، اعلا و برترند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۴۸)؛ بنابراین نهی از دعوت کافران به سلم، مطلق نیست و شامل همه کافران نمی‌شود، بلکه این عدم دعوت، به حضور در صحنه کارزار و نیز قدرت و برتری مسلمانان مقید شده است. درحقیقت مسلمانان نباید در میدان کارزار که نشانه‌های برتری آنان به‌دلیل حمایت و نصرت خداوند ظهور یافته است، از صلح سخن بگویند و کافران حربی را واگذارند؛ کافرانی که به‌محض فرصت غلبه، هیچ‌گونه حرمت خویشاوندی و عهد و پیمان را نگاه نمی‌دارند.

۲. گونه‌شناسی آیات صلح

عمده آیات دال بر صلح و خویشتنداری در برابر کفار، با تعبیر گوناگون در سه سوره نساء، انفال و توبه آمده است. از آنجاکه مسئله جنگ و صلح، همیشه تابع شرایط خاصی است، مشخص کردن شرایط کلی حاکم بر شرایط نزول این سوره‌ها می‌تواند زمینه دستیابی به تحلیل و تفسیر درست از آنها را فراهم گرداند؛ براین‌اساس باید گفت سوره نساء، از سوره‌هایی است که در مدینه نازل شده، به‌اصطلاح در زمره سوره‌های مدنی قرار می‌گیرد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۳). سوره توبه نیز - غیر از آیات ۳۰ تا ۳۷ که مکی به‌شمار می‌روند - مدنی است (همان، ج ۴، ص ۷۹۴). سوره انفال در زمره سوره‌های مدنی است (همان، ج ۵، ص ۳)؛ براین‌اساس هر سه سوره‌ای که آیات مربوط به صلح را در خود جای داده‌اند، در مدینه و در شرایطی نازل شده‌اند که اوضاع مسلمانان از حالت انفعالی موجود در مکه خارج شده، نظام مبتنی بر تعالیم اسلامی شکل گرفته است؛ زیرا از آزار و اذیت کفار مکه به‌صورت مستقیم خارج شده، با برخورداری از آزادی عقیده در مدینه به تحکیم پایه‌های نظام اسلامی همت گمارده

شد. علاوه بر سوره‌های مذکور، در آیه ۲۰۸ سوره بقره نیز سخن از صلح و سلم است که به صورت کلی، مسلمانان به آن دعوت شده‌اند. براین اساس آیات مربوط به صلح را می‌توان در دو دسته قرار داد: دسته نخست، آیاتی که به صورت کلی دعوت به سلم و صلح می‌کنند، فارغ از توجه به کفار و مشرکان؛ دسته دوم، صلح و سلم را در ارتباط با کفار بیان می‌کند. در ادامه به بررسی هر گروه از آیات مرتبط با مقوله صلح با کفار در این سوره‌ها پرداخته می‌شود.

۲-۱. دعوت به «سلم» جدا از توجه به مشرکان و کافران

قرآن کریم همواره متذکر می‌شود که دستیابی به آرامش و سعادت در پرتو اطاعت از خداوند است. یکی از واژه‌هایی که دلالت بر این معنا دارد، واژه «سلم» است. این واژه عمدتاً به معنای صلح گرفته شده است، ولی کاربرد آن در آیات قرآن سبب ظهور آن در معانی گوناگونی می‌شود؛ از جمله:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به اطاعت [خدا] درآید و گام‌های شیطان را دنبال نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است (بقره: ۲۰۸).

لغت‌شناسان برای واژه «سلم» معنای صحت، سلامت، عافیت، تسلیم‌شدن و نیز ضدحرب و صلح را در نظر گرفته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۲۶۵/ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۲۸۹/ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۲۱). مفسران به تناسب همین معنای لغوی و نیز سیاق آیه، معانی گوناگونی را برای آیه ذکر کرده‌اند. عده‌ای آن را به معنای اسلام گرفته‌اند (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۹۲/ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۲۲)؛ برخی دیگر معنای اطاعت، انقیاد و تسلیم‌شدن در برابر حق تعالی را برگزیده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۳۷/ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۳۵۱/ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۰۱). عده دیگری در معنای آن به صلح اشاره کرده‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۳۴). برخی نیز صلح را زاییده ایمان به خدا و تسلیم‌شدن در برابر او پنداشته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۸۲)؛ بنابراین هرچند «سلم» در معنای صلح نیز به کار می‌رود، ولی آنچه تصریح

بیشتر مفسران و نیز شأن نزول و روایات ذیل آیه می‌باشد، معنای تسلیم‌شدن و اطاعت از خداست. در شأن نزول آیه گفته شده است جمعی از یهود، خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و اسلام آوردند و از ایشان خواستند حکم حرام‌بودن کار در روز شنبه و نیز حرمت گوشت شتر - که در آیین یهود است - همچنان در حق آنها باقی بماند. رسول اکرم ﷺ فرمود: به همه احکام اسلام بدون استثنا باید ملتزم شوید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۳۷). قرینه دیگر بر اتخاذ معنای تسلیم و انقیاد برای واژه «سلم» در این آیه کلمه «کافه» است؛ زیرا این واژه خطاب را نسبت به همه مؤمنان قرار داده، عمل به حکم آیه از همه آنان خواسته شده است؛ پس بر مؤمنان واجب است امر را تسلیم خدا کنند و برای خود صلاحید و استبداد به رأی قائل نباشند و به غیر آن طریقی که خدا و رسول او بیان کرده‌اند، طریق دیگری اتخاذ نکنند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۰۱)؛ بنابراین این آیه با آیه «واعتصموا بحبلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا» و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید» (آل عمران: ۱۰۳)، هم‌معنا خواهد بود؛ در نتیجه آیه ارتباطی با اصالت صلح ندارد و موضوعاً از دایره بحث خارج است.

۲-۲. آیات صلح و سلم در ارتباط با مشرکان و کافران

دسته دوم از آیات صلح، صلح و سلم را در ارتباط با کفار بیان می‌کنند. این آیات نیز با توجه به شرایط مسلمانان و نیز کفار به دسته‌های ذیل قابل تقسیم است:

۲-۲-۱. خویشتن‌داری از قتال در شرایط عدم آمادگی

یکی از آیاتی که مسلمانان را از قتال با کافران منع کرده است و سبب تعارض با آیات امر به قتال با آنان گردیده، عبارت است از:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظَلَمُونَ فَتِيلًا: آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: [فعالاً] دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید و همین که کارزار بر آنان مقرر شد، به‌ناگاه گروهی از آنان از

مردم [مشركان مكه] ترسیدند؛ مانند ترس از خدا یا ترسی سخت‌تر و گفتند: پروردگارا! چرا بر ما كارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری [از این] دنیا اندك و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است و [در آنجا] به قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت (نساء: ۷۷).

رہیافت به چرایی منع از قتال با کافران از رهگذر توجه به شأن نزول آیه است. در شأن نزول آن گفته شده است برخی مؤمنان، زمانی که در مکه بوده و از آزار و اذیت کفار مکه به تنگ آمده بودند و عزت پیش از اسلام خود را با ایمان‌آوری به خدا و و رسولش از دست داده می‌پنداشتند، از رسول خدا ﷺ اذن جهاد خواستند تا از این راه بتوانند به زعم خویش عزت از دست‌رفته خود را بازیابند. این درخواست آنان با مخالفت رسول خدا ﷺ روبه‌رو می‌شود (طوسی، [بی‌تا]، ج ۳، ص ۲۶۱ / طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۱۹ / آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۳، ص ۸۲ / قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۲۸۱). بر اساس شأن نزول یادشده، مسلمانان از قتال با کفار باز داشته می‌شوند تا شرایط برای قتال فراهم گردد؛ شرایطی که فراهم‌شدن آن از رهگذر اقامه شعائر دینی (نماز و زکات) است تا ارکان دین محکم شود و مسلمانان قوت لازم برای مقابله با کفار را بیابند. عدم صبر در این مسئله و اقدام به قتال، موجبات انهدام ارکان دین نوپا را فراهم می‌کرد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵، ص ۶).

در حقیقت جلوگیری از قتال در این آیه، به دلیل فراهم‌نبودن شرایط لازم برای قتال از ناحیه مسلمانان بوده است، نه از ناحیه کافران؛ زیرا آنان به جهت آزار و اذیت مسلمانان و تلاش برای ازمیان‌بردن عقاید توحیدی مسلمانان، عنوان کفار حربی به خود گرفته بودند. مسلمانان در آن دوران هنوز قدرت و قوت لازم را نداشتند تا بتوانند در برابر کافران حربی صف‌آرایی کنند، اما با هجرت از مکه، شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورد و مسلمانان نیروی لازم را یافتند؛ در نتیجه منع از قتال در این آیه، مطلق نیست تا تصور تعارض آن با آیات قتال پیش آید؛ زیرا قتال با کفار حربی به قوت خود باقی است، ولی تحقق عملی آن زمانی است که مسلمانان پیش از آن توانسته باشند عقاید ایمانی خود را تحکیم بخشیده، نظام مبتنی بر تعالیم اسلام تشکیل داده باشند؛ از این رو عدم قتال در این آیه، لزوماً به معنای صلح مطلق نیست، بلکه در معنای خویشنداری تا

مهیا شدن شرایط قتال با کفار حربی است.

۲-۲-۲. پذیرش صلح کافران حربی در میدان کارزار

در آیه دیگر از آیات صلح، به رسول خدا ﷺ دستور داده شده است در صورت تمایل کافران به صلح، تمایل به آنان یابد:

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَإِنْ يَرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ: و اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست و اگر بخواهند تو را بفریبند، [یاری] خدا برای تو بس است. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید (انفال: ۶۱-۶۲).

برخی با استناد به این آیه، اصل در روابط مسلمانان با دیگران را صلح پنداشته‌اند و به نوعی بر اطلاق آیه حکم داده‌اند (رشیدرضا، ۱۴۱۴، ج ۱۰، ص ۶۸/ شلتوت، ۱۳۹۹، ص ۹۳/ زحیلی، ۱۴۰۳، ص ۱۲۰).

سیاق آیات بیانگر این است که این آیه در صدد بیان صلح با کافران است؛ کافرانی که نقض عهد کرده‌اند: «الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ: همانان که از ایشان پیمان گرفتی، ولی هر بار پیمان خود را می‌شکنند و [از خدا] پروا نمی‌دارند» (انفال: ۵۶). نتیجه چنین امری قتال با آنان است:

فَأِمَّا تَدِفْتُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ: پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی، با [عقوبت] آنان، کسانی را که به دنبال ایشان‌اند، تار و مار کن؛ باشد که عبرت گیرند (انفال: ۵۷).

در ادامه خداوند از گروهی از کفار خبر می‌دهد که بیم شکستن عهد از سوی آنان می‌رود: وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ: و اگر از گروهی بیم خیانت داری، [پیمانشان را] به سوی‌شان بینداز [تا طرفین] به طور یکسان [بدانند که پیمان گسسته است]؛ زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد (انفال: ۵۸).

بنابراین آیات مذکور بیانگر دو دستور در قتال با کافران است: دستور نخست، به کافرانی مربوط است که شکننده عهدند. در این صورت دستور به مقاتله و سخت‌گیری

بر آنان داده شده است. دستور دوم، به کافرانی مربوط است که عهد خویش را نشکسته‌اند، ولی اطمینانی به عهد آنان نبوده و آثار لغو آن پدیدار شده است. در این صورت دستور به اعلام لغو عهد از سوی مسلمانان و سپس قتال داده شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۱۳). آیه بعد دستور تجهیز به مسلمانان می‌دهد تا از این راه مایه ارباب و ترس دشمنان باشد:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعَدُّوا لَكُمْ وَعَدُّوا لَكُمْ وَأَخْرَجَ مِنْ دُونِهِمْ لِيَتَعَلَّمُوا أَنَّهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ... و هرچه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده، بسیج کنید تا با این [تدارکات]، دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] دیگری را جز ایشان - که شما نمی‌شناسیدشان و خدا آنان را می‌شناسد - بترسانید (انفال: ۶۰).

در ادامه به بیان تمایل این کافران به صلح و وظیفه مسلمانان در قبال این تمایل پرداخته است: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا». برخی مفسران بر این باورند که میان ارباب دشمن توسط تجهیزات و نیز تمایل آنها به صلح، ارتباطی هست (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۵، ص ۵۰۰)؛ بدین معنا که عظمت و شوکت مسلمانان باعث شده است کفار به صلح تمایل یابند و از کارزار با آنان بازمانند، در حالی که ویژگی آشکار آنان این است که: «لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (بقره: ۲۱۷).

کلمه «جنوح» به معنای میل است و اینکه در قرآن می‌فرماید: «لاجنح علیه»، معنایش این است که اگر فلان کار را بکند، به سوی گناه منحرف نشده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۸۵۲). آیه شریفه مذکور بیان می‌دارد که اگر کفار، تمایلی به صلح، صفا، همزیستی و متارکه جنگ نشان دادند، تو نیز تمایل نشان بده. برای تمایل به سلم، معانی متعددی ذکر شده است؛ از جمله تمایل به ترک حرب و صلح (همان، ص ۸۵۳)، صلح و پذیرش اسلام (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۶۵) و برخی دیگر نیز سلم را عام و شامل ترک حرب، صلح، پرداخت جزیه و اسلام آوردن دانسته‌اند (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۳، ص ۵۰۲).

در مقام نقد و بررسی بر اساس سیاق آیات یادشده باید گفت تمایل آنان به سلم، همان تمایل و گرایش آنان به صلح است و نمی‌توان آن را به معنای تمایل آنان به سلم

به معنای تسلیم در برابر خدا پنداشت؛ زیرا لازمه تسلیم در برابر خدا، باتوجه به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (بقره: ۲۰۸)، ایمان است، حال آنکه متمایل‌شوندگان به سلم در آیه مورد بحث، کفار و مشرکان عهدشکن‌اند و اینکه فرمود: «وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»، تتمه امر به جنوح است که اگر دشمن به صلح و روش مسالمت‌آمیز رغبت کرد، تو نیز به آن متمایل شو و به خدا توکل کن و مترس از اینکه مبدا اموری پشت پرده باشد، تو را غافل‌گیر کند و تو به‌خاطر نداشتن آمادگی، نتوانی مقاومت کنی؛ چون خدای تعالی شنوا و داناست و هیچ امری او را غافل‌گیر نمی‌کند و هیچ نقشه‌ای او را عاجز نمی‌سازد، بلکه او تو را یاری و کفایت می‌کند. همچنین آیه «وَإِنْ يَرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ» نیز همین معنا را اثبات می‌کند؛ یعنی اگر تمایل دشمن به صلح و سازش از در خدعه و نیرنگ باشد و دشمن بخواهد بدین‌وسیله مؤمنان را گیج و گمراه کند و در زمان مناسب بر ایشان شیخون بزند، خداوند متعال نگهدار رسول خدا ﷺ خواهد بود. امر به توکل در این آیه، مؤید این مطلب می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۵۴).

نتیجه اینکه طبق بیان آیات مذکور، کافران حربی موضوع آیه شریفه‌اند که اگر تمایل به صلح داشته باشند، مسلمانان نیز باید با توکل به خداوند متعال، به صلح با آنان تمایل یابند. بیان آیه به‌گونه‌ای است که نشان می‌دهد تمایل به صلح در میدان کارزار با کافران حربی، در ابتدای امر باید از سوی آنان صورت گیرد تا تمایل مسلمانان به آن شکل بگیرد. مسلمانان حق دعوت کافران حربی در میدان کارزار را به صلح و آشتی از سر ضعف ایمان و زبونی ندارند؛ زیرا مطابق آیه «فَلَا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُمْ أَعْمَالَكُمْ»، مسلمانان نسبت به آنان برتری دارند و این برتری، در معیت نصرت خداوند ریشه دارد.

۲-۲-۳. فرصت به مشرکان برای شنیدن کلام الهی

در آیه ۶ سوره توبه، به مسلمانان دستور داده شده است مشرکانی را که به شنیدن آیات الهی تمایل دارند، پذیرا باشند:

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ: و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود. سپس او را به مکان امنش برسان؛ چراکه آنان قومی نادان‌اند (توبه: ۶).

خداوند متعال در ابتدای سوره براءت، مهلتی چهارماهه به مشرکان داده است تا توبه کنند و ایمان بیاورند؛ در غیراین صورت حکم به قتل آنان داده است، ولی در آیه مذکور سخن از مشرکانی شده است که اگر بخواهند پس از اتمام این مهلت به کاوش حقیقت بپردازند، شرایط نامنی پس از آن مهلت مقرر برای آنان وجود ندارد. این امر بیانگر بازبودن مسیر هدایت و اهمیت گذر از ضلالت و گمراهی به سعادت است؛ به گونه‌ای که با وجود بیزاری خدای متعال از مشرکان و حکم قتل آنان، همچنان امید به هدایت آنان به عنوان احتمال در نظر گرفته شده است.

براین اساس هنگامی که مشرکی پناه می‌خواهد تا از نزدیک دعوت دینی را بررسی کند و اگر آن را حق دید، پیروی کند، واجب است او را پناه دهند تا کلام خدا را بشنود و در نتیجه پرده جهل از دلش کنار رود و حجت خدا برایش تمام شود و اگر با نزدیک شدن و شنیدن، باز هم گمراهی و استکبار خود را ادامه داد و اصرار ورزید، جزء همان کسانی خواهد شد که در پناه نیامده و امان نیافته‌اند و درحقیقت امانی که به آنها داده شده بود، باطل گشته و باید به هر وسیله که ممکن باشد، زمین را از لوٹ وجودش پاک کرد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۵۳)؛ بدین معنا که اگر پس از شنیدن کلام الهی، داخل در مأمّن اسلام شد که به بهترین منزلگاه‌ها رسیده است، ولی اگر اسلام نیاورد، باید به مکان امنی رسانده شود و نباید در همان‌جا حکم قتل برای آنان صادر شود (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۳). البته حکم سابق بر مشرکان پس از اتمام مهلت مقرر چهار ماه، بر او ثابت خواهد بود. وی فقط این اندازه فرصت دارد که به جایگاه و مأمّن خود که از آنجا به نزد پیغمبر آمده بود، برگردد و مسلمانان در این فرصت متعرض او نشوند تا بتواند از مرگ و زندگی، یکی را به اراده خود اختیار کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۵۴).

نتیجه اینکه اگر در هر شرایطی - حتی شرایط سخت و ناگوار - پس از اتمام مهلت

مقرر چهار ماه برای مشرکان، کسی از آنان فرصت شنیدن حقانیت سخن الهی را بخواهد، کسی از مسلمانان حق تعرض به او را ندارد و چنین فرصتی به او در کمال امنیت داده می‌شود تا شاید از این رهگذر مسیر هدایت و سعادت را بیابد. اهمیت این پناه‌دادن به‌اندازه‌ای است که حتی اگر چنین شخصی در فرصت مقرر برای شنیدن و تدبیر، به هدایت اسلامی نرسد، تا زمان برگشت او به مأمّن اصلی خویش، کسی حق تعرض به او بر اساس حکم قتال مشرکان را ندارد؛ زیرا صرف کفر و شرک، مجوز قتال نیست؛ بنابراین آیه مذکور نمی‌تواند به‌عنوان یکی از آیات پذیرش صلح در تعارض با آیات قتال باشد؛ زیرا این آیه از جمله مقیدات آیات قتال با مشرکان است که توضیح آن در بخش آیات قتال گذشت.

۳. وجوه جمع تعارض ادعایی

بررسی آیات قتال، بیانگر این مسئله است که حکم تشریح قتال با مشرکان و کافران، به‌سبب کفر و شرک آنان نبوده است، بلکه علت تشریح حکم، تحقق عداوت و تجاوز آنان علیه مسلمانان است. در چنین شرایطی مسلمانان مأمور به قتال گشته‌اند. درحقیقت حکم قتال، ناظر به کافران حربی است؛ اعم از کسانی که به قتال اقدام کرده‌اند و کسانی که تلاش بر قتال دارند. این قتال اهداف خاصی دارد؛ از جمله: دفاع از جان و مال و رفع ستم (ر.ک: حج: ۳۹-۴۰)، رفع فتنه (ر.ک: بقره: ۱۹۳)، نجات مستضعفان (ر.ک: نساء: ۷۵) و... که در آیات قتال آمده است. یکی از اهداف اصلی، عبارت است از اینکه دین برای خدا باشد و کسی مردم را به خلاف آن دعوت نکند: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَاتَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ...» (بقره: ۱۹۳)؛ پس حتی قتال با کافران حربی بدون دعوت آنان به اسلام تحقق نمی‌یابد؛ زیرا قتالی که چنین هدفی دارد و فقط بدین منظور صورت می‌گیرد، معنا ندارد بدون دعوت قبلی به دین حق که اساسش توحید است، آغاز شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۲).

براین اساس برای شکل‌گیری قتال با کافران باید مراحل طی شود: نخستین مرحله، دعوت آنان به اسلام است. اگر پذیرا شدند که وارد در سلک اسلام شوند، قتالی شکل

نمی‌گیرد، ولی اگر دعوت اسلامی را نپذیرفتند، دو گونه مسیر در پیش دارند: مسیر نخست، اعتزال و کناره‌گیری نسبت به مسلمانان یا القای سلم از سوی آنان: *فَإِنْ اعْتَزَلْتُمْ فَلَهُمْ يَفَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا*: پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، [دیگر] خدا برای شما راهی [برای تجاوز] بر آنان قرار نداده است (نساء: ۹۰).

یا تمایل به صلح از سوی آنان است: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انفال: ۶۱) که با این امر نیز قتال شکل نمی‌گیرد.

مسیر دوم، شکستن عهد و پیمان‌ها و قصد تجاوز به مسلمانان است که در این صورت عنوان کافر حربی می‌یابند و مسلمانان به منظور رفع فتنه، مأمور به قتال با آنان‌اند.

دسته دوم از آیات را که بیانگر صلح است، در چند قسم می‌توان تقسیم کرد و به وجه جمع تعارض ادعایی پرداخت:

قسم نخست، آیات بیانگر عدم قتال به دلیل فراهم نبودن شرایط قتال برای مسلمانان: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ...» (نساء: ۷۷). این دسته از آیات اصلاً تعارضی با آیات قتال ندارند؛ زیرا این آیات بیان می‌دارند که در وضعیت ضعف حاکم بر مسلمانان و قلیل بودن تعداد آنان و عدم انسجام آنها - همانند وضعیت مسلمانان در مکه که مورد اذیت کافران بودند - در برابر کافران حربی باید رویکرد عدم قتال برگزید، ولی اگر شرایط به گونه دیگری رقم خورد و شوکت، عظمت و انسجام میان مسلمانان افزون گردید، آنان مأمور به قتال با کافران حربی‌اند؛ به عبارت دیگر به شرط فراهم بودن شرایط، قتال با آنان شکل می‌گیرد و در صورت عدم فراهم بودن شرایط، قتال به وقوع نخواهد پیوست. ریشه این نوع تعارض، به بی‌توجهی به شرایط نزول آیه و جزئی‌نگری - و نه نگرش نظام‌مند - به آیات است.

قسم دوم، آیه‌ای که بیانگر دعوت همه مؤمنان به صلح است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (بقره: ۲۰۸) که طبق بررسی‌های صورت گرفته درباره آیه و با در نظر گرفتن معنای «سلم» بر اساس سیاق آیه، به این

جمع‌بندی رسیده شد که این آیه اساساً ارتباطی به مقوله صلح ندارد، بلکه درمقام بیان اطاعت خداست و به اصطلاح، موضوعاً از محل بحث خارج است؛ بنابراین تعارضی از جانب این آیه با آیات قتال صورت نمی‌پذیرد. ریشه این نوع تعارض، بی‌توجهی به سیاق و معنای واژه‌ها بر اساس آن است.

قسم سوم، آیه‌ای که بیانگر تمایل کافران و مشرکان به صلح است: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَإِنْ يَرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدِكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال: ۶۱-۶۲). همان‌گونه پیش‌تر مطرح شد، سیاق آیات بیانگر این مسئله‌اند که این آیه ناظر به دو دسته از کافران می‌باشد که یا عهد و پیمان شکسته یا آثار نقض آن را ظاهر کرده‌اند؛ براین اساس مسلمانان مأمور به قتال با هر دو دسته‌اند، ولی اگر کافران حربی در وسط میدان کارزار، تمایلی به صلح داشته باشند، مسلمانان به پذیرش با رعایت اصل توکل موظف‌اند؛ به عبارت دیگر آیه مذکور با هیچ‌یک از آیات قتال تعارض ندارد و درمقام بیان یک شیوه و استراتژی در ارتباط با کافران حربی است؛ به گونه‌ای که اگر این تمایل از سوی کفار باشد، قاعدتاً قتالی شکل نخواهد گرفت. ریشه این نوع تعارض، عدم توجه به نزول نظام‌مند آیات - به‌ویژه آیات قتال و صلح - است.

قسم چهارم، آیه‌ای که بیانگر پناه‌دادن به کفار است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه: ۶). تعارض در این آیه بدین صورت قابل طرح است که بر اساس این آیه، اگر کافری که شرایط قتال با او فراهم است، درخواست پناه کند تا کلام الهی را بشنود، باید پناه داده شود؛ حال آنکه آیات پیشین این سوره با عبارت‌هایی همچون «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْضَرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ» (توبه: ۵)، حکم به قتال می‌دهند.

درمقام رفع تعارض باید گفت هدف از قتال با مشرکان، گسترش مرزهای اسلامی به شیوه استعمارگراییه نیست، بلکه هدف این است که تمام دین از خداست و با رفع فتنه، آیین توحید و یکتاپرستی گسترش یابد. با این وصف، اگر شخصی از مشرکان بخواهد با شنیدن کلام الهی مسیر هدایت را بییماید، قتال با او در تعارض با اصول

حاکم بر دین است که درصدد است از هر فرصتی بهره برد تا انسان‌ها در مسیر صحیح هدایت قرار گیرند؛ بنابراین این آیه، هم با روح تعالیم اسلامی و هم با آیات مبتنی بر قتال با کفار حربی که هدف آن هدایت است، نه چیز دیگر، سازگار می‌باشد. ریشه این نوع تعارض در بی‌توجهی به روح حاکم بر تعالیم اسلامی و نیز اهداف قتال است.

نتیجه

در نهایت نتایج حاصل از این مقاله عبارت‌اند از:

۱. بر اساس آیات قتال، قتال با مشرکان حربی تجویز شده است و صرف کفر و شرک آنان مجوز قتال نیست. برای شکل‌گیری قتال با آنان نیز مراحلی وجود دارد؛ نخستین مرحله، دعوت آنان به اسلام است. پذیرش یا عدم پذیرش آن به‌وسیله کفار حربی به‌همراه لوازم آن، تعیین‌کننده روند شکل‌گیری قتال است.
۲. تحقق قتال با کفار، دو جهت دارد: جهت نخست، از ناحیه کفار است که باید عنوان حربی بگیرند؛ جهت دوم، از ناحیه مسلمانان که باید شرایط کمی و کیفی برای حضور در عرصه قتال را داشته باشند. عدم تحقق هریک از این دو جهت، عدم تحقق قتال را سبب خواهد شد.
۳. بر اساس آیات صلح، حتی با وجود فراهم‌بودن شرایط تحقق قتال، اگر از سوی کفار، پناه برای شنیدن کلام حق خواسته شود یا آنها تمایل به صلح نشان دهند، مسلمانان به پناه و تمایل به آنان موظف‌اند. البته مسلمانان حق ندارند پیشنهاد صلح به آنها بدهند؛ زیرا این امر از ضعف ایمان آنها ناشی خواهد بود.
۴. آیات قتال با آیات صلح تعارضی ندارند. ریشه انگاره تعارض، نادیده‌گرفتن شرایط نزول آیه، جزءنگری و نه نگرش نظام‌مند به قرآن یا مجموعه‌ای از آیات مرتبط، عدم توجه سیاق آیات - که ناشی از جزءنگری است - عدم توجه به اهداف تشریح احکام از جمله قتال و آشنانبودن با روح تعالیم اسلامی است.

منابع

١. آلوسی، سید محمود؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ ج ١، بیروت: دارالکتب العلمیة، ١٤١٥ق.
٢. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم؛ ج ١، بیروت: دارالکتب العلمیة (منشورات محمد علی بیضون)، ١٤١٩ق.
٣. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ ج ٣، بیروت: دار صادر، ١٤١٤ق.
٤. بیضاوی، عبدالله بن عمر؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل؛ ج ١، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤١٨ق.
٥. حجتی، سید محمد باقر؛ أسباب النزول؛ ج ١١، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٨٤.
٦. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر؛ قواعد الأحکام؛ ج ١، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ١٤١٣ق.
٧. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ المفردات فی غریب القرآن؛ ج ١، بیروت: دارالعلم الدار الشامیة، ١٤١٢ق.
٨. رشیدرضا، سید محمد؛ تفسیر المنار؛ بیروت: دارالمعرفة، ١٤١٤ق.
٩. زحیلی، وهبه؛ العلاقات فی الدولیة فی الإسلام؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٣ق.
١٠. زمخشری، محمود؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ ج ٣، بیروت: دارالکتب العربی، ١٤٠٧ق.
١١. سیوطی، جلال الدین؛ الإنقان فی علوم القرآن؛ ج ٢، بیروت: دارالکتب العربی، ١٤٢١ق.
١٢. شاذلی، سید بن قطب بن ابراهیم؛ فی ظلال القرآن؛ ج ١٧، بیروت: دارالشروق، ١٤١٢ق.

۱۳. شلتوت، محمود؛ من توجیهات الإسلام؛ ج ۶، بیروت: دارالشروق، ۱۳۹۹ق.
۱۴. شوکانی، محمد بن علی؛ فتح القدير؛ ج ۱، بیروت: دارالکلم الطیب، ۱۴۱۴ق.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۷ق.
۱۶. طبرسی، فضل بن حسن؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن؛ النهایة فی مجرد الفقه والفتوی؛ قم: انتشارات قدس محمدی، [بی تا].
۱۸. طوسی، محمد بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحياء التراث العربی، [بی تا].
۱۹. فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله؛ کنز العرفان فی فقه القرآن؛ ج ۱، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۴۱۹ق.
۲۰. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد؛ کتاب العین؛ ج ۲، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.
۲۲. قرطبی، محمد بن احمد؛ الجامع لأحكام القرآن؛ ج ۱، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۲۳. قمی، علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ ج ۳، قم: دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
۲۴. کاظمی، جواد بن سعید؛ مسالک الإفهام إلی آیات الأحكام؛ ج ۲، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۵.
۲۵. مغنیه، محمد جواد؛ تفسیر الکاشف؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۲۴ق.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر؛ تفسیر نمونه؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۴.
۲۷. مهدوی راد، محمد علی؛ بررسی احادیث موضوعه؛ قم: مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم، [بی تا].